

اسطوره ققنوس و سیمرغ

مهنار اسداله

مقدمه:

از جمله آثار استاد فرشچیان که در موزه اختصاصی آثار استاد در مجموعه سعد آباد قرار دارد، دو تابلو یکی با عنوان ققنوس و تابلوی دیگری با عنوان عطر محبت است که پرندۀ اسطوره‌ای سیمرغ در آن به نمایش درآمده است. با توجه به سئوالات متعدد بازدید کنندگان آثار در مورد تفاوت و یا شباهت‌های دو پرندۀ افسانه‌ای، یعنی سیمرغ و ققنوس، در این پژوهش سعی شده است با بررسی متون ادبی و تاریخی به مقایسه این دو پرندۀ پرداخته و نموده و اهمیت این دو پرندۀ در این متون مورد بررسی قرار گیرد.

سیمرغ اسطوره‌ای^۱:

سیمرغ، نام یک چهره اسطوره‌ای، افسانه‌ای ایرانی ست، این پرندۀ نقش مهمی در داستان‌های شاهنامه دارد، دانا و خردمند است و به رازهای نهان، آگاهی دارد، زال را پرورش می‌دهد و زیر بال و پر خودش، او را حمایت می‌کند. به رستم در نبرد اسفندیار، یاری می‌رساند.

پیشینه سیمرغ:

حضور این مرغ اساطیری در فرهنگ ایرانی به دوران باستان می‌رسد، آنچه از اوستا و آثار پهلوی، برداشت می‌شود، می‌توان پی برد که سیمرغ، مرغی ست، فراخ بال که بر درختی درمان

¹ - <http://www.hamshahrionline.ir>

بخش به نام «ویسپویش» یا «هرو سیپ تخمک» که در بردارنده تخمه همه گیاهان است، آشیان دارد، در اوستا، اشاره شده که این درخت در دریای «وروکائنا» یا «فراخکرت» قرار دارد.

کلمه سیمرغ در اوستا به صورت مرغوسئن آمده که جزء نخستین آن به معنای مرغ است و جزء دوم آن با اندکی دگرگونی به پهلوی به صورت سین و در فارسی دری سی خوانده شده و به هیچ وجه طبق این اسناد، نماینده عدد ۳۰ نیست، بلکه معنای آن، همان شاهین می‌شود.

شاید، هدف از این واژه سی، بیان صفت روحانیت آن مرغ بوده. سیمرغ در شاهنامه فردوسی، دو چهره متفاوت یزدانی (در داستان زال) و اهریمنی (در داستان هفت خوان اسفندیار) دارد. چون، همه موجودات ماوراء الطبیعه در نزد تنویان یا دوگانه پرستان، دو قلوب متضاد هستند، سیمرغ اهریمنی، بیشتر یک مرغ اژدهاست و فاقد استعدادهای قدسی سیمرغ ست و به دست اسفندیار در خوان پنجمش، کشته می‌شود. اما ورود سیمرغ یزدانی به شاهنامه، با تولد زال آغاز می‌شود.^۱

سام پدر زال فرمان می‌دهد، فرزندش را که با موهای سپید به دنیا آمده، در صحرا رها کند تا از بین برود، سیمرغ به سبب مهری که خدا در دلش می‌افکند، زال را به آشیانه می‌برد و پرورش می‌دهد. سرانجام وقتی سام به دنبال خوابی که دیده است به پای کوه البرز کوه (همان جایگاه سیمرغ) به سراغ زال می‌آید، سیمرغ بعد از وداع با زال، پری از خود را به او می‌دهد، تا به هنگام سختی از آن استفاده کند.

^۱ - قلی زاده، خسرو، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی - ۱۳۸۷ - صفحه ۲۸۵.

سیمرغ دو جا در شاهنامه، کمک‌های مهمی به زال می‌کند، یکی به هنگام به دنیا آمدن رستم که به علت درشت بودن، تولدش را با مشکل مواجه کرد و سیمرغ با چاره جویی به موقع، این مشکل را بر طرف کرد، دیگری به هنگام جنگ رستم و اسفندیار است که رستم ناتوان از شکست دادن اسفندیار با روشی که سیمرغ به او می‌آموزد موفق می‌شود، اسفندیار را شکست دهد. سیمرغ، زخم‌های بدن رستم و رخسار را درمان می‌کند. اگر چه در شاهنامه، سیمرغ به منزله موجودی مادی، تصویر می‌شود، اما صفات و خصوصیات کاملاً فرا طبیعی دارد، ارتباط او با این جهان، تنها از طریق زال است. به یکی از امشاسبوان یا ایزدان یا فرشتگان می‌ماند که ارتباط کهکشان با این جهان، دلیل تعلق آنها با جهان مادی نیست.

سیمرغ در دیگر متون اساطیری فارسی، مثل گرشاسب نامه اسدی توسی، چهره‌ای روحانی و فرا طبیعی ندارد.¹

سیمرغ در دوره ساسانی:

نشان سیمرغ، (به انگلیسی: senmury) نگاره‌ای است با ساختاری پیچیده، مرغی افسانه‌ای با دم طاووس، بدون عقاب و سر و پنجه‌های شیر، نشان سیمرغ در دوره ایران ساسانی، بر بسیاری از جاها و ظرف‌ها، نقش بسته و شاید نشان رسمی شاهنشاهی ایران بوده باشد.

¹ - <http://www.hamshahrionline.ir>

نگاره‌های کشف شده در بخشی غربی دیوار افراسیاب، در شهر سمرقند، شاه یا شاهزاده‌ای را نمایش می‌دهند که همان طرح، همانند جامه خسرو پرویز بر دیوار طاق بستان روی جامه‌اش نقش بسته است.

پژوهشگر نگاره‌های دیوار افراسیاب، پروفیسور مارکوس موده، در پژوهش خود، یادآور شده که به دلیل وجود این نگاره بر پیکر خسرو بر طاق بستان، ممکن نیست نشانی ساده بوده باشد، او همچنین، شبیه بودن کلاه در این دو پیکره خسرو را دلیل دیگری بر مهم بودن شخصیت گمنام، نقش بسته بر دیوار افراسیاب می‌داند و در ادامه به این نتیجه رسیده که نگاره سیمرغ به احتمال بسیار، پیکر یزدگرد سوم و آخرین شاه ساسانی را نشان می‌دهد. چون، تاریخ تقریبی ساخت آن نگاره‌ها با سال‌های پایانی شاهنشاهی ساسانی منطبق و از بین یکصد پیکره نقش بسته بر آن دیوار، تنها یک نفر، جامه‌اش به این نشان آراسته است.

ققنوس اسطوره‌ای:

در فرهنگ زبان انگلیسی، ققنوس (phoenix) پرنده ایست افسانه‌ای و بسیار زیبا و منحصر به فرد در نوع خود که بنا به افسانه‌ها ۵۰۰ تا ۶۰۰ سال در صحراهای عرب عمر می‌کند. خود را بر تلی از خاک و خاشاک می‌سوزاند، از خاکسترش دیگر بار با طراوت جانی، بیرون می‌آید و دور دیگری از زندگی را می‌گذارند، و تمثیلی ست از فنا ناپذیری و حیات جاودان.^۱

^۱ - ملاصدرا «اسفار اربعه» ج ۹، صفحه ۱۴۳ و صفحه ۱۴۴.

پیشینه قفنوس

طی هشت قرن قبل از میلاد مسیح، روی هم در نه مرجع از پرنده قفنوس نام برده شده که ۸ مورد آن از طریق نقل و قول مولفان بعدی، به ما رسیده و فقط یک مورد اثر هرودوت (مورخ یونانی) ۴۸۴ تا ۴۲۴ قبل از میلاد با شرح کامل محفوظ مانده که قسمتی از ترجمه آن به فارسی اینگونه است:

«مصریان، پرنده مقدس دیگری دارند به نام قفنوس که من آن را جز در تصاویر ندیده ام، این پرنده به راستی نادر است و به روایت مردم شهر Heliopolis، هر ۵۰۰ سال یک بار آن هم پس از مرگ قفنوس قبلی در مصر ظاهر می‌شود. آن طور که از اشکال و اندازه‌اش در تصاویر روشن می‌شود، بال و پرش، بخشی قرمز^۱ و بخشی زرد طلایی ست و اندازه و شکل عمومی آن، مانند عقاب است، داستانی هم از کار این پرنده می‌گویند که به نظر من، باور کردنی نیست و آن، این است که این پرنده، جسد والد خود را که به نوعی صمغ گیاهی خشبو، اندود شده، همه راه از سرزمین عرب تا معبد آفتاب با خود می‌آورد و آن را در آنجا دفن می‌نماید، می‌گویند برای آوردن جسد، ابتدا گلوله‌ای آنقدر بزرگ که بتواند آن را حمل نماید. از آن صمغ گیاهی می‌سازد، بعد، توی آن را خالی می‌کند و جسد را در آن می‌گذارد و دانه آن را با صمغ تازه می‌گیرد و گلوله را که درست همان وزن اولیه خود را پیدا کرده، به مصر می‌آورد و در حالیکه تمامی رویه گلوله از صمغ،

^۱ - همان، صفحه ۱۴۴.

پوشانده شده، آن را همانطور که گفتم، درون معبد آفتاب می‌گذارد و این داستانی ست که در مورد این مرغ و کارهایش می‌گویند.^۱

طی نخستین قرن میلادی، روی هم ۲۱ بار توسط ده مولف از ققنوس یاد شده است. از مجموع این منابع بر می‌آید که خاستگاه اسطوره ققنوس، تمدن مصر بوده و بعدها به ترتیب در تمدن‌های یونانی، رومی و مسیحی درباره آن سخن گفته‌اند، در میان مصریان، اسطوره ققنوس در اصل اسطوره خورشید بوده که بعد از هر شب دگر بار در سحرگاه طلوع می‌کند.^۲ و نام شهر هلیوپولیس در نوشته هرودوت هم باید در همین ارتباط باشد.

یونانی دیگری به نام Claudius Aelianus مشهور به Aelian، دویست سال بعد از میلاد

مسیح نوشت:

«ققنوس بدون کمک از علم حساب با شمردن انگشت، حساب ۵۰۰ سال را درست نگه می‌دارد، زیرا او از طبیعتی که عقل کل است همه چیز را می‌آموزد. با آنکه اطلاع در مورد ققنوس لازم به نظر می‌رسد، معهذاً، گمان نمی‌رود در میان مصریان- شاید جز انگشت شماری از کشیشان - کسی بداند که ۵۰۰ سال چه وقت به سر می‌رسد ولی دست کم ما باید بدانیم که مصر کجاست و هلیوپولیس مقصد ققنوس در کجا قرار دارد و این پرنده، پدرش را درون چه نوع تابوت می‌گذارد و در کجا دفن می‌کند.»^۳

^۱ - ملاصدرا- اسفار اربعه- ج ۹، صفحه ۱۴۳ و صفحه ۱۴۴.

^۲ - تفسیر «ابوالفتح» ج ۳، صفحه ۴۷۸.

^۳ - <http://www.hamshahrionline.ir>

Phoenicia ، یا فنیقیه، نام کشوری باستانی بوده که به صورت نواری باریک در ساحل مدیترانه در غرب لبنان کنونی، قرار داشته، فنیقیه، معرب اسمی است که یونانی‌ها به این سرزمین داده بودند و به معنی الهه آفتاب سرخ است ققنوس در زبان یونانی به معنی رنگ سرخ یا ارغوانی ست و فنیقی‌ها را متکبر و سازنده این رنگ می‌دانند، بنابراین، نام این سرزمین و معنی آن، وجود شهر آفتاب، در آنجا و بال و پر سرخ رنگ یا ارغوانی ققنوس با هم بی ارتباط به نظر نمی‌رسند، برخی ققنوس را پرنده ارغوانی و پرنده فنیقیایی هم نامیده اند.^۱

مقایسه ققنوس و سیمرغ:

آیا ققنوس و سیمرغ، دو مفهوم یکسان هستند و آیا ققنوس، همان سیمرغ شاهنامه فردوسی ست؟

با توجه به تعاریف سیمرغ و ققنوس، می‌توان پی برد که ققنوس یک اسطوره ایران نیست، او نماد عمر و گریاره و حیات جاودان است و از مصر باستان برخاستند، به یونان رفته و همسو با باورهای مسیحیت، شاخ و برگ بیشتری یافته.

پس این تصور کاملاً اشتباه است که سیمرغ و ققنوس را یکی بدانیم. ققنوس، در گستره شهر کهن فارسی، هیچگاه، جایی نداشته، تا آنجا که طی هزار سال، به جز، یک مورد مصنون قرار نگرفته^۲ فقط عارف نامی عطار نیشابوری در برابر این باور دیرینه که ققنوس، حیات جاودان دارد، با صراحت آن را فانی می‌داند و بر همدیگر بودن مرگ، تاکید می‌کند.^۳ اما سیمرغ به تعبیر نویسندگان

^۱ - <http://www.hamshahrionline.ir>

^۲ - ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۱۴۳ و صفحه ۱۴۴.

^۳ - <http://www.hamshahrionline.ir>

مختلف، مانند دکتر شفیعی کدکنی، و دکتر پور نامداریان و همچنین عطار نیشابوری و ... رمزی از وجود حق تعالی ست، چرا که در ادبیات ما، گاهی رمزی از وجود آفتاب که همان ذات حق است می‌شود، و ناپیدایی و بی‌همتایی او، هم دستاویزی ست که او را مثالی برای ذات خداوند قرار می‌دهند و یا او را رمز جبرئیل خداوند، خوانده اند، چرا که صورت ظاهری آن دو (بزرگ پیکری- شکوه و جمال، پرو بال) به هم شباهت دارد، و بنا برآید یک سوره فاطر، فرشته‌ها بال دارند، و در داستان زال و سیمرغ، سیمرغ واسطه نیروی غیبی ست و زال هم سیمایی پیامبر گونه دارد. و تصویری که شهاب الدین سهروردی (آثار فارسی شیخ اشراق ۳۱۵) از او بدست آورده که:

«پرواز می‌کند بحث جنبش و پیرو بی پر، و نزدیک شود بی قطع اماکن و همه نقش‌ها از

اوست و امر خود بی رنگ، همه بدو مشغولند و او از همه فارغ ...»

مبین این است که سیمرغ را چیزی در حد جلومه، حق، دانسته اند. و مولانا هم او را

نماینده عام بالا و مرغ خدا و مظهر عالیترین پروازهای روح و انسان کامل شناخته است.

آیا سیمرغ و ققنوس، وجه مشترکی دارند؟

شاید بتوان گفت، مرغ بودن و افسانه‌ای بودن هر دوی آنها، وجه مشترک آنهاست.

ققنوس یک اسطوره مصری- یونانی، ولی سیمرغ، یک اسطوره ایرانی است و شباهت‌های گفته

شده باعث شده که در ذهن شاعران و نویسندگان، این دو مرغ اسطوره ای، گاهی به هم مشتبه

شوند، حال آنکه خاستگاه کاملاً متفاوت دارند، جالب توجه است که روحانی به نام سنگریکوری

(۵۳۸-۵۹۳ م) در کتابی تحت عنوان عجایب هفتگانه که در آن ققنوس در مرتبه سوم قرار داشته،

نوشته:

«معجزه ققنوس را باید برهان روشنی بر معاد جسمانی انسان دانست، انسانی که از

خاک به وجود آمده و به ذرات خاک تبدیل می‌شود و با صور اسرافیل، دوباره از همین ذرات برخواند

خاست.»

تأثیر ققنوس و سیمرغ بر ادبیات ایران:

ابتدا به سراغ شاهنامه^۱ فردوسی می‌رویم، اگر بن مایه اصلی سیمرغ، شاهنامه در نظر

گرفته شود، می‌توان زال را کنایه از هددهی دانست که فکر سیر و سلوک در سر دارد و جامعه که

پدر و مادر اوست، به دلیل ویژگی‌های غیر عادی او، حاضر به پذیرش او نمی‌شوند و سیمرغ،

یعنی فرشته‌ای که از طرف خداوند، ماموریت رسیدگی به واگذاشته شدگان و طریقان معرفت را

دارد، کفایت آموزش را به دستور خداوند می‌پذیرد و رستم که سمبل کار نیک و مبارزه برای رهایی

ست، به راهنمایی سیمرغ، اسفندیار را شکست می‌دهد، خاصیت شگفت انگیز این سیمرغ

است که اگر آینه‌ای یا مثل آن در برابرش بگذارند، هر دیده‌ای در آن بنگرد، خیره می‌شود. فردوسی

در ابتدای شاهنامه می‌گوید:

بـه یـکـسـان رـوش در زـمانـه مـدان

تـو ایـن را دروغ و فـسـانـه مـدان

دگـر بـر رـه رـمز و مـعـنی بـرد

ازو هر چه اندر خورد با خرد

فـراوان بـدو انـدرون راسـتان

یکـی نامـه بـد از گـه باسـتان

^۱ - شاهنامه - صفحه ۲۳.

البته در شاهنامه از پرنده‌ای اژدها سان و اهریمنی به نام سیمرغ همی یاد شده که اسفندیار در خان پنجم از هفت خان او را می‌کشد. این پرنده، قطعاً سیمرغی که با خاندان زال در ارتباط است، تفاوت دارد، این سیمرغ می‌تواند ماهیت دوگانه معادل چینی خود را توجیه کند. سیمرغ، این پرنده شگرف و افسانه‌ای بدون شک از مهمترین مایه‌های اساطیری ست که در فضای فرهنگ ایران و پهنه ادب فارسی تجلی پیدا کرده، تا آنجا که حتی تامل مختصری در همین مسئله، می‌تواند سر به چندین جلد کتاب بگذارد.

عطار نیشابوری، در اثر جاویدان خود، منطق الطیر^۱، از سیمرغ به ذات باری تعالی را اراده کرده و اینکه سرانجام سی مرغ به سیمرغ می‌رسند. وحدت در کثرت و کثرت در وحدت تصویری که شهاب الدین سهروردی (آثار فارسی شیخ اشراق ۳۱۵) از او به دست داده، که «پرواز کند بی جنبش، و پیر و بی پر، و نزدیک شود بی قطع امکان و همه نقش‌ها از اوست و او خود بیرنگ، همه بدو مشغولند و او از همه فارغ) مبین این است که سیمرغ را چیزی در حد جلوه حق دانست.

سهروردی، در رساله عقل سرخ^۲، سیمرغ عرفانی را به سیمرغ اسطوره‌ای که در شاهنامه آمده پیوند می‌دهد، طبق این رساله، سیمرغ آشیانه‌ای بر سر طوبی دارد، با موارد از آشیانه خود بیرون می‌آید و پر بر زمین باز می‌گستراند، از اثر پر او میوه بر درخت و گیاه و زمین می‌روید، این درخت شگفت انگیز شبیه درختی است که در اوستا برای سیمرغ وصف شده است.

^۱ - عطار - منطق الطیر - صفحه ۲۱۰۵.

^۲ - سهروردی - عقل سرخ - صفحه ۹.

(درختی که دربردارنده داروهای نیک و داروهای کارگر است و پزشک همگان خوانندش درختی که

بذر همه گیاهان در آن نهاده شده و به نام درخت (هروسپ تخمک یا ویسپوبیش یا گئو کرن)

سهروردی در آواز بر جبرئیل به تشریح دو بال سیمرغ می‌پردازد که چنین می‌نویسد «بدان

که جبرئیل را دو پر است: یکی راست و آن نور محض است و همگی آن پر مجرد اضافت بود،

اوست به حق و پری ست چپ، پاره‌ای نشان تاریکی بر او همچون کلفی بر روی ماه.

مولانا هم در آثار خود سیمرغ را نماینده عالم بالا و مرغ خدا، و مظهر عالیترین پروازهای

روح و انسان کامل شناخته که به دلیل ناپیدا بودن او، مثل «مجر» و «آینه کامل» هم می‌تواند

باشد و مرشد مولوی شمس تبریزی (صاحب الزمانی، خط سوم، موخره صفحه ۱۰۹) او را نقطه

کمالی می‌نامند که دیگر مرغان به سوی او می‌روند و به دیدار قاف، شاد و خرسند می‌شوند،

ملاصدرا هم در فصل ششم از باب و هم اسفار اربعه را به توصیف جبرئیل یا همان سیمرغ که نزد

عرفا به عنقا مشهور است، اختصاص می‌دهد، و می‌گوید، «عارفان، شکی در وجود عنقا نیست،

چنانکه در وجود سفیدی، شکی نیست و آن پرنده‌ای قدسی ست. مکانش کوه قاف است، ...

ندایش هبوط کنندگان در جهالت و متحیران گمراه در تاریکی‌ها و فرو افتادگان به عالم هیولی ... را

شنوا می‌کند ولی اندکند کسانی که به او گوش فرا دهند و ندایش را بشنوند...»^۱

و بالاخره در پهنه شعر فارسی، سرشار است از خیال‌های نازکی که پیرامون سیمرغ و

عنقا در ذهن شاعران جوشیده است. مانند اشعار دقیقی، ناصر خسرو، سنایی غزنوی، عطار،

انوری، خاقانی، صائب، اقبال و ...)

^۱ -www.ham shahrionline.ir

نتیجه گیری:

با مراجعه به اصل سیمرغ در این تحقیق که نخستین بار، نام او در اوستا و متون پهلوی زرتشت آمده است و اصل عنقا که با مراجعه به مآخذ عربی داستانی دیگر دارد، به این نتیجه می‌رسیم که اسطوره سیمرغ و ققنوس عنقا در اساس با یکدیگر متفاوت بوده اند و سیمرغ ریشه‌ای کاملاً ایرانی و ققنوس ریشه‌ای عربی دارد، ولی بعدها به دلیل مرغ بودن هر دو، به جای هم اشتباه به کار رفته‌اند. برای نمونه به این مشاهده توجه کنیم: عنقا اول در میان مردم بود و به خلاق آزار می‌رساند، روزی هیچ مرغی نیافت که شکار کند، کودکی را ربود، مردم شکایت به پیغمبر خدا کردند، او دعا کرد که: خدایا نسل او را منقطع گردان صائقه‌ای بیامد و او را بسوخت...^۱.
اما با توجه به توضیحات تحقیق، سیمرغ، نماد انسان کامل است و نماد فرشته مقرب الهی و واسطه نیروی غیبی ست^۲ در پایان باید گفت اگر محققان با پژوهش‌های ارزشمند، هنوز به معنای واحدی از سیمرغ نرسیده‌اند، این است که آنان تک تک آثار بزرگ عرفانی را شرح کرده‌اند و به فضایی که عارف در آن بوده، کمتر توجه کرده‌اند.

^۱ - تفسیر ابوالفتوح، ج ۳، صفحه ۴۷۸.

^۲ - شاهنامه، صفحه ۲۳.

فهرست منابع و ماخذ:

۱. اسدی طوسی- گرشاسب نامه - به اهتمام حبیب یغمایی- چ ۲- تهران - کتابخانه طهوری - ۱۳۵۴.
۲. تفسیر ابوالفتح- جلد ۳.
۳. دوستخواه- جلیل- اوستا.
۴. عطار- منطق الطیر- به اهتمام صادق گوهرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲.
۵. فردوسی شاهنامه
۶. آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران، مرکز تحقیق توسعه علوم انسانی، تهران، سمت، ۱۳۸۸.
۷. سهروردی، آغاز پر جبرئیل، سفیر سیمرغ، عقل سرخ
۸. قلی زاده، خسرو: فرهنگ اساطیری ایران، تهران، کتاب پارسه، ۱۳۸۷.

سایت:

www.hamshahrionline.ir